



درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: قاعده الزام

تاریخ: ۲۶ آذر ۱۳۹۲

موضوع جزئی: مستند قاعده الزام: ۲. روایات (طایفه سوم)

مصادف با: ۱۴ صفر ۱۴۳۵

جلسه: ۱۸

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

قبل از مطرح کردن سایر جهات هفتگانه لازم است در رابطه با روایات چند نکته اشاره کنیم، بحث ما در طائفه سوم بود که تعبیر به «تجوُّز علی اهل کلِّ ذی دین بما یستحلون یا إنَّه من دأن یدین قوم لزمته أحوکامهم» شده بود، سه روایت را ما بیان کردیم که در یک روایت، گفته شد دو نسخه در موردش ذکر شده است.

نکته ای در مورد روایت سوم:

روایت اول: «عنه عن السندي بن محمد اليزاز عن علاء بن رزين القلاء عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر قال: سألته عن الأحكام قال يجوز على أهل كلِّ ذی دین بما یستحلون»^۱

روایت دوم: «عنه عن فضالة عن العلاء والحسين عن صفوان بن يحيى عن العلاء عن محمد بن مسلم عن أحدهما قال: سألته عن الأحكام فقال في كلِّ دین ما یستحلون به»^۲

هر دو روایت از محمد ابن مسلم نقل شده لکن در یکی تعبیر به یستحلون شده و در دیگری تعبیر به یستحلون شده، در روایت اولی یعنی یستحلون عن ابی جعفر (ع) است و در روایت دومی عن احدهما بیان شده، در متن روایت، در اولی «تجوُّز علی اهل کلِّ ذی دین بما یستحلون» می باشد ولی در روایت دوم تجوز ندارد، بلکه فرموده: «فقال فی کلِّ ذی دین ما یستحلون به» معنای روایت در این دو معلوم است که اگر یستحلون باشد، معنایش این است که اهل هر دینی هر آنچه را که حلال بدانند برای آنها ثابت، نافذ و حلال است و اگر یستحلون باشد معنایش می شود، اهل هر دینی می توانند قسم بخورند به آنچه که نزد آنها مقدس شمرده می شود، (البته مرحوم علامه مجلسی در این رابطه معنای دیگری را قائل شده و می گویند؛ این به این معنا نیست که مثلاً قاضی شیعه می تواند آنها را به کتاب خودشان قسم دهد، بلکه معنایش این است که آنها در بین خودشان می توانند به کتابهای خودشان قسم بخورند).

^۱ تهذیب الاحکام، ج ۹، ص ۳۲۲

^۲ تهذیب الاحکام، ج ۸، ص ۲۷۹

ما اگر اینها را دو روایت مستقل بدانیم، یکی مربوط به ایمان و حلف و قسم است که اگر مختص به باب ایمان باشد قهراً فقط در همان محدوده اثبات می‌کند که اینها را می‌شود به کتاب هایشان قسم داد و بیش از این استفاده نمی‌شود، اما روایت دیگر عام است و یک قاعده و ضابطه کلی را ارائه می‌دهد و در همه ابواب قابل استفاده است. اگر نقل کتاب من «لایحضره الفقیه» را در نظر بگیریم که تجوز در ابتدای هر دو روایت آمده قهراً احتمال یکی بودن این دو روایت وجود دارد.

پس اگر دو روایت باشد قهراً هر دو با اختلاف در سعه و ضیق مفاد و مضمون روایت قابل استناد است و اگر یک روایت هم باشد بحثی نداریم.

روایت چهارم:

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَاجِلٍ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَاعَ عَنْ تَرْوِيجِ الْمُطَلَّاتِ ثَلَاثًا فَقَالَ لِي إِنْ طَلَّاقَكُمْ الثَّلَاثَ لَا يَجِلُّ لِعَيْبِكُمْ وَ طَلَّاقَهُمْ يَجِلُّ لَكُمْ لِأَنَّكُمْ لَا تَرَوْنَ الثَّلَاثَ شَيْئًا وَ هُمْ يُوجِبُونَهَا»

این روایت را هم شیخ طوسی در تهذیب و استبصار آورده و هم شیخ صدوق آورده است، که؛ در مورد کسی از اهل سنت است که زنش را به سه طلاق، در مجلس واحد طلاق داده است که امام(ع) فرمودند شما می‌توانید با آن زن ازدواج کنید، بعد در تعلیل آن می‌گویند؛ شما می‌توانید با زنی که آنها در مجلس واحد به سه طلاق، طلاق داده شده ازدواج کنید ولی آنها نمی‌توانند با سه طلاقی که در مجلس واحد می‌دهید ازدواج کنند، چون از دید شما این سه طلاق باطل است ولی از دید آنها این سه طلاق دارای اثر است، لذا شما می‌توانید با همسر آنها ازدواج کنید.

با توجه به اینکه شیخ صدوق که این روایت را مرسله نقل کرده و از مرسلاتی است که معتبر می‌باشد، در رقم بعدی این روایت این جمله را اضافه دارد و وقتی می‌گوید و قال(ع) دیگر سند جدائی برایش ذکر نکرده یعنی در ادامه همان این جمله را اضافه کرده، و متن این اضافه این است؛ «من كان يدينُ بدينِ قومٍ لزمتهُ احكامُهُ» اگر این اضافه در ادامه روایت قبلی باشد قهراً در طائفه سوم جا می‌گیرد و نکته مهمی که اینجا وجود دارد این است که همین سوال را از امام(ع) قبلاً در روایت دیگری داشتیم، که کسی در یک مجلس به سه طلاق زنش را طلاق داده ما میتوانیم با او ازدواج کنیم؟ امام(ع) فرمودند؛ بله، بعد فرمودند: «الزموهم من ذلك ما الزموه انفسهم» در اینجا هم همین سوال مطرح شده و این جمله در ذیلش آمده که «من كان يدينُ بدينِ قومٍ لزمتهُ احكامُهُ». مسأله مهم در اینجا این است که هر دو جمله در مقام تعلیل و علت این حکم ذکر شده، پس اگر ذیل روایت این گونه باشد این طائفه مفهوماً و مضموناً و مفاداً همان چیزی را که در طائفه اول استفاده می‌شد افاده می‌کند. البته به نظر ما طائفه سوم از طائفه اول دائره اش وسیعتر است.

پس مجموعاً تا اینجا پنج روایت را ذکر کردیم (اگر يستحلون و يستحلفون را دو روایت جدا بدانیم).

^۱ علل الشرايع، ج ۲، ص ۵۱۱ / تهذيب الاحكام، ج ۷، ص ۴۶۹، ح ۸۸؛ وسائل الشيعه، كتاب الطلاق، ج ۲۲، ابواب مقدماته و شرائطه، باب ۳۰، ح ۹ و ۱۰.

در این روایت، محمد ابن مسلم از احکام سوال می کند، این سوال از احکام یعنی چه؟ با توجه به جوابی که امام(ع) دادند، به نظر میرسد منظور از احکام، ادیان و قوانین ادیان می باشد، یعنی در ذهن محمد ابن مسلم این بوده که، با قوانین ادیان دیگر چه باید کرد؟ که امام(ع) فرمودند که قوانین سر جای خودش ثابت است، بر هر کسی که اعتقاد به دین و شریعتی دارد و احکام و قوانینی که در آن دین و شریعت وجود دارد برای آن شخص ثابت و نافذ است. پس چیزی که از مجموع این سوال و جواب می توان استفاده کرد، سوال از قوانین و حکم سایر ادیان می باشد.

بمات جلسه آینده:

و در بحث در جهات هفتگانه موضوع مطلب بیشتر روشن می شود که انشاءالله در جلسه آینده بیان خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»